

# ارزشی زمانه‌ها

تأملی بر فلسفه وجودی جشن نوروز از  
زمان‌های اساطیری تا افغانستان معاصر



محمدظاهر فایز

## چکیده

علی با اشتراک هزاران شهروند افغانستان هر سال تجلیل می‌شود، ریشه در همان رویدادهای اساطیری‌ای دارد که جمشید با رام ساختن دیوها، دو ابزار مهم خط و خشت را برای ثبت رویدادها و نهادینه کردن مدنیت از آنها آموخته است. برگزاری جشن نوروز با فرایند جهنده‌بالا با منطق اساطیری و تاریخ ایران باستان، رویدادهای بعد از

جشن نوروز به عنوان یکی از میراث‌های ارزشمند در گستره فرهنگ، تاریخ و تمدن افغانستان قابل بحث و بررسی است و در دل ایران کهن (ایران تاریخی) از جایگاه بلند و قابل توجهی برخوردار بوده است. از این روی، برگزاری جشن نوروز همراه با آیین جهنده‌بالا که از سده‌ها و سال‌ها در دو مرکز عمده بلخ و کابل در زیارتگاه‌های منسوب به حضرت

نوروز از زمان‌های اساطیری تا افغانستان معاصر پرداخته می‌شود. فلسفه وجودی جشن نوروز تنها تجلیل از تحول و دگردیسی فصل‌های سال براساس رخداد‌های طبیعی نیست، بلکه تجلیل از تحول اساسی طبیعت (مرگ و حیات دوباره) براساس نظامی که آفریدگار هستی بر موجودات حاکم ساخته است، نیز است. همچنان چگونگی برداشت‌ها و جهان‌بینی نسل‌های گذشته را از خود و درونیات خود، آفریدگار عالم، نظام طبیعت، نحوه تسلط انسان بر آن و راه‌های استفاده بهتر از زندگی را نیز بازگو می‌کند. تجلیل از نوروز، از یک طرف زندگی مسالمت‌آمیز انسان نوعی را به شکل نمادین در استقبال از نرم‌خویی و انسانیت‌پروری فربه و برجسته می‌کند و از طرف دیگر سقوط و هبوط انسان‌ها را در برخورداری از قدرت و ابتلا به غرور، ریا، تکبر و انفصال روحيات انسانی از عالم بالا (ملکوت) به وضوح نشان می‌دهد. ثبوت این ادعا بیش از هر مسأله‌ای در تاریخ به وجود آمدن جشن نوروز در دوران اساطیری؛ هم‌زمان با به قدرت رسیدن یکی از شاهان مقتدر کیانی به نام جمشید (یما) نهفته است. او با مرکزیت بلخ و بامیان در اثر دو عامل مهم (وراثت شاهانه و فره ایزدی) به قدرت تکیه می‌زند و مشروعیت حاکمیت سیاسی را براساس بینش نظام سلطنتی از همین دو عامل کسب می‌کند؛ چنانکه در نظام سلطنتی، یکی وراثت از شاه پیشین و دیگری هم پیوند خوردن پادشاه با خداوند، اساس مشروعیت پادشاهان را شکل می‌دهد.

افزون بر این، در این مقاله تلاش خواهد شد تا از یک طرف چگونگی رام ساختن دیوها توسط جمشید، نحوه به قدرت رسیدن او در ایران و جهان در برخورداری از نمادهای فره ایزدی و جام جهان‌نما، بازکاوی و تحلیل شود و از طرف دیگر، درباره عوامل شکست جمشید توسط ضحاک و به قدرت رسیدن فریدون در همیاری با کاهو آهنگر و حمایت تمام‌عیار مردم ایران، توضیحات لازم ارائه شود؛ رخدادهایی که به شکل نمادین، هم در نهادینه شدن جشن نوروز دخیل‌اند و هم در دگردیسی درفش کاویانی به جهنده‌بالا و تداوم آن تا عصر امروز افغانستان در استان‌های بلخ، بامیان، کابل، دایکندی، غزنی و... نقش برانده‌ای دارند.

از سوی دیگر، می‌توان به این سؤال‌ها پاسخ داد که فلسفه وجودی جشن نوروز و آیین درفش‌افشانی در افغانستان بر چه مبنا و شالوده اعتقادی، اساطیری، فرهنگی و اجتماعی استوار است؟ دلیل ماندگاری این میراث عظیم در چه مقوله‌هایی نهفته است؟ برای نسل امروز چه پیام‌هایی را با خود دارد؟ مخالفان برگزاری جشن نوروز در افغانستان، بر چه مبنایی ساز مخالفت می‌نوازند؟

## ۲. روش تحقیق

هر چند روش تحقیق در این مقاله کتابخانه‌ای است؛ ولی بسیاری از باورها و سنت‌های مردم افغانستان که از نسلی به نسل دیگر انتقال یافته‌اند، نیز در نظر گرفته شده‌اند.

جمشید را هم شامل می‌شود و آن رویدادها عبارت از تسلط ضحاک تا به قدرت رسیدن فریدون در همیاری با کاهو آهنگر و مردم است. نیاکان ما در عصر اسلامی با اسلامیزه کردن درفش کاویانی و دگردیسی آن به جهنده‌بالا، هم آمیزش فرهنگ و نشانه‌های ملی ایرانی و اسلامی را فراهم کرده‌اند و هم زمینه تداوم جشن نوروز را برای دایم میسر کرده‌اند. بنابراین، در مقاله پیش رو تلاش می‌شود تا جریان برگزاری جشن نوروز از زمان اساطیری تا عصر امروز افغانستان بررسی شود.

**واژه‌های کلیدی:** جشن نوروز، جهنده‌بالا، درفش کاویانی، دگردیسی نشانه‌ها، بلخ، کابل و افغانستان.

## ۱. مقدمه

تکامل انسان‌ها از هر بعدی که مورد بررسی قرار گیرد، فرایند تدریجی دارد که بیشتر از دریچه تجربه و پذیرش ذهنیت جمعی از نسل‌های گذشته به میراث می‌ماند. چنین میراث‌هایی به مرور زمان تجزیه و تحلیل می‌شوند و بعد از پالایش و پختگی نهادینه شده و تداوم می‌یابند. این نهادینگی و تداوم میراث‌های گذشته قسمت بزرگی از فرهنگ انسان‌ها و جوامع آن‌ها را شکل می‌دهد و آن را می‌توان «هویت ملت‌ها» خواند. یکی از فرایندها این تکامل، نوعی نگرش انسان، به خود، هستی و خالق آن است. میراث بازمانده از نیاکان و گذشتگان، قبل از آن‌که از دریچه دینی مورد بحث قرار گیرد، یک برساخته اجتماعی و فرهنگی است که نه در تقابل با ادیان و مذاهب قرار می‌گیرد و نه ادیان و مذاهب با آن سر کینه و دشمنی دارد.

با توجه به این موضوع می‌توان ادعان کرد که همه ادیان زمینی و الهی هیچگاه در عرض و امتداد یکدیگر نه یک شبهه به وجود آمده‌اند و نه یک‌روزه تکامل یافته‌اند. بنابراین، هر دین یا مذهبی حاصل صدها یا هزاران سال از اندوخته‌های نسل بشری براساس فرامین الهی، دستورالعمل‌های پیامبران و تفکرات بنیادین انسان‌های پژوهشگر در قبال مسائل متعدد بوده است. بدین لحاظ، هیچ دین و مذهبی به صلاح ندانسته است تا سرمایه‌های عظیم فرهنگی یک ملت را که هزاران سال مورد استقبال و پذیرش مردم بوده‌اند، به یکبارگی از میان بردارد یا به الغای آن اقدام نماید؛ مگر این‌که پیروان همان مذهب برداشت درستی از دین و مذهبش نداشته باشند؛ چنانکه گروهی با یدک کشیدن بن‌مایه‌های دینی و سوء برداشت‌هایی از دین و مذهب، دو مجسمه بزرگ بودا را در بامیان به خمپاره بستند و این عمل شنیع، ضد انسانی و ضد فرهنگی را توجیحات دینی کردند؛ کاری که نه تنها با منطق دینی سازگاری ندارد، بلکه لکه ننگی بر دامان دین و انسانیت در عصر حاضر نیز تلقی می‌شود. بنابراین، جشن نوروز هم یکی از اساسی‌ترین، با اهمیت‌ترین و شکوفاترین میراث‌های انسان نوعی از سده‌ها و زمان‌های گذشته است؛ سنتی که نه تنها وانمودکننده فرهنگ سرشار از انسانیت است، بلکه تبلوری از گوشه‌های انسان‌شناسی، خداشناسی، هستی‌شناسی و خرد ناب جمعی ما نیز است. در این نوشتار به فلسفه وجودی جشن

### ۳. پیشینه تحقیق

با وجود تحقیقات گسترده‌ای که در مراکز تحقیقاتی و دانشگاهی ایران در قبال جشن نوروز و آیین نوروزی انجام یافته‌اند، تعداد پژوهش‌ها از ده‌ها مقاله هم تجاوز می‌کند؛ اما در قبال چگونگی جشن نوروز و مراسم جهنده‌بالا که دگردیسی شده‌ای از درفش کاویانی در بلخ افغانستان از دوره‌های اساطیری و اسلامی تا اکنون است، هیچ‌گونه تحقیق مستقلی صورت نگرفته است. بنابراین، مقاله پیش رو پژوهشی است که فلسفه وجودی جشن نوروز را در افغانستان با تمام ملازمات دخیل در آن از زمان‌های اساطیری تا اکنون با منطق اسطوره و سایر فعل و انفعالات اجتماعی به تحلیل و بررسی می‌گیرد.

برخی از پژوهش‌هایی را که در لابه‌لای جشن نوروز در ایران نوشته شده‌اند، قرار ذیل‌اند:

۱. پور مطلق، اسماعیل، «درونمایه‌های اساطیری نوروز»، مجله مطالعات ایرانی، مرکز تحقیقات فرهنگ و زبان‌های ایرانی، دانشگاه شهید باهنر کرمان، ۱۳۸۲.

در این پژوهش چگونگی نوروز بر پایه نوزایی طبیعت و محوریت عدل و داد از زمان جمشید با توجه به اسطوره دست یافتن جمشید به مروارید، به بررسی و تحلیل گرفته شده است.

۲. راثی، محسن، «تأثیر نوروز در تاریخ ادبیات و زبان عربی»، مجله تاریخ ادبیات، شماره (۶۱/۳)، ۱۳۸۹.

در این پژوهش تأثیر نوروز از ایران بر کشورهای عربی و به خصوص در آثار شعرا و دانشمندان عربی که بیشتر از دریچه آمیزش عادی فرهنگ‌ها دارای ارزش است، بحث شده است.

۳. بشیری، محمود، «راز ماندگاری عید نوروز در دوره ایران اسلامی»، فصلنامه تخصصی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه قم، ۱۳۸۵.

در این پژوهش قابلیت‌ها و تفکرهای عمیقی که در جشن نوروز از زمان‌های کهن نهفته است، به عنوان یگانه رازی برای ماندگاری آن در عصر اسلامی دانسته شده است و همچنان از برخورد مسالمت‌آمیز پیامبر بزرگوار اسلام در برابر نوروز و خلفای راشدین نیز صحبت‌های ارزنده‌ای انجام شده است. این‌ها و چندین اثر گران‌بهای دیگر که در قبال جشن نوروز و آیین نوروزی در گستره زبان و ادبیات فارسی نوشته شده‌اند، به پیوند مراسم جهنده‌بالا و درفش کاویانی اشاره‌ای نداشته‌اند.

### ۴. تبیین ماهیت و به وجود آمدن جشن نوروز از اعصار کهن و تداوم آن تا امروز

همان‌طوری که در مقدمه یادآوری شد، برگزاری جشن نوروز در افغانستان بیش از هر مسأله‌ای بر بنیاد باورهای اساطیری استوار است. این سنت از زمان پادشاهی جمشید آغاز می‌شود و با حذف و اضافات بسیاری از باورهای دیگر تا اکنون ادامه می‌یابد. بنابراین، جمشید بر اساس باورهای اساطیری یکی از خدمت‌گزارترین و مدنیت‌پرورترین

شاهان اسطوره‌ای است که بسیاری از زمینه‌های پیشرفت و ترقی را اعم از صنعت بافندگی، ریسندگی، داروسازی، کشتی‌سازی، ذوب آهن، کشف انواع امراض و درمان‌سازی، راه‌اندازی می‌کند و وسایل حمل و نقل، طبقه‌بندی اجتماع، ایجاد شغل برای افراد متناسب با شایستگی‌ها و... را نیز فراهم می‌سازد (ر.ک: آموزگار، ۱۳۹۰: ۳۴۰-۳۴۳).

جمشید شاهی است دارای فره ایزدی که خدمات بسیار بزرگ و بی‌شائبه‌ای را در حوزه آریانای کهن از خود به یادگار می‌گذارد. او هم «دیوها» را رام می‌سازد (ر.ک: روایات داراب هرمزدیار: ۳۷۱) و در ساختن خشت و اعمار تعمیرها از آنان کار می‌گیرد و هم دفترداری، خط و نوشتن را از آن‌ها می‌آموزد (ر.ک: ابن ندیم، ۱۳۶۶: ۲۰-۲۱).

بدین لحاظ، هم‌ریشگی «دیو» با «دیوان» به مفهوم دفتر در زبان فارسی دری از کسب آموزش خط و نوشتن، همراه با ثبت آثار توسط جمشید از دیوها نشأت می‌گیرد. جمشید جشن نوروز را از یک طرف براساس چنین دست‌آوردهای مهم تمدنی و از طرف دیگر کشف گردش آفتاب را در دو دور و گردش ۳۶۵ روز را در یک سال اساس می‌گذارد (ر.ک: خیام نیشابوری، ۱۳۸۵: ۲-۸). بر حسب گزارش‌های اساطیری مدنیت نه قبل از اختراع خشت شکل گرفته می‌توانست و نه در فقدان خط، رویدادها و دست‌آوردهای مهم بشری ثبت می‌شدند. بنابراین، جشن نوروز اساس گرامی‌داشت از دست‌آوردهای بزرگ فرهنگی-تمدنی و تحول سال در سرزمین ما به حساب می‌آید.

جشن نوروز گذشته از مفاهیم و مباحث گسترده اجتماعی و فرهنگی شکل نمادینی را هم به خود اختصاص می‌دهد، چنان‌که نمادها در گذر زمان از یک طرف خرد جمعی را بازتاب می‌دهند و از طرف دیگر با پرورش مفاهیم رمزآلود برای هر انسانی در تناسب با فهم و درک او پیام‌هایی را ارائه می‌نمایند. از این جاست که جشن نوروز از ابعاد مختلف با سرنوشت انسان‌ها گره می‌خورد تا از یک سو از دل اسطوره‌ها، که همان ذهنیت ناخودآگاه و خرد جمعی‌اند، سر برآورد و از طرف دیگر، میزان تحول و دگردیسی‌های مادی و معنوی را برای انسان‌ها نوید دهد.

همان‌گونه که میزان فهم انسان‌ها از دنیای پیرامون، تدریجی و در حال تکمیل شدن است، اسطوره‌ها هم به همین تناسب مفاهیم هنجاری را برای ما قابل بحث و تبیین می‌سازد؛ چنان‌که جمشید بر اساس داستان‌های اساطیری هندی فرمانروای جهان مردگان پنداشته می‌شود و به باور مردمان عامه هندو نخستین انسان نامیرا از آن تصور می‌شود (ر.ک: کریستن سن، ۱۳۸۳: ۳۴۳). او در میهمانی خدایان حضور می‌یابد و وظیفه میزبانی درگذشتگان را به عهده می‌گیرد (ر.ک: آموزگار، ۱۳۹۰: ۳۴۰) تا سرزمین درگذشتگان در سیطره او قرار می‌گیرد و خورشید با شکوه عظیمی در آن می‌درخشد و هیچ اندوه و مشکلی هم در آن وجود ندارد؛ اما شخصیت اساطیری جمشید در داستان‌های ایرانی افزون بر تأیید داستان‌های اساطیری هندی که از نبود





مرگ، بیماری، مشکلات و اندوه خبر می‌دهد، به شکل دیگری متحول می‌شود و ویژگی‌های دیگری می‌یابد که در آن جمشید هر سه صد سال یک بار زمین را به فرمان اهورامزدا و به کمک آن دو افزار فراخ می‌کند (همان‌جا) تا از یک طرف به عنوان مهم‌ترین پادشاه پیشدادی و نشانه‌ای از فرمانروایی آرمانی و باشکوه و از طرف دیگر، نمادی از دوران طلائی جهان دانسته می‌شود (ر.ک: لغت‌نامه دهخدا، ذیل واژه جمشید). بنابراین، در این قسمت نیاز می‌افتد تا دیوها و دیگر نمادهای دخیل در جشن نوروز رمزگشایی شوند.

## ۴. ۲. رمزگشایی نمادهای دخیل در داستان

### اساطیری جمشید بر اساس نظریه اسطوره‌شناسی

ذهنیت ناخودآگاه جمعی، اساس اساطیر را رقم می‌زند و کاملاً خاصیت رؤیابگونه دارد. همان‌طوری که ذهنیت فرد از دو جنبه (خودآگاه و ناخودآگاه) ساخته شده است، اجتماع نیز دارای همین ویژگی است. ذهنیت خودآگاه فردی در بیداری و در اثر کشش‌ها و واکنش‌های روزمره فعال است؛ اما در آغازین تلنگر خواب غیرفعال می‌گردد و ذهنیت ناخودآگاه دوباره شروع به فعالیت می‌کند و در این هنگام غالباً خواسته‌های سرکوب‌شده را با یک مرور همه‌جانبه بازتاب می‌دهد. ذهنیت ناخودآگاه جمعی نیز در اثر گذشت اعصار و قرون به همان خواسته‌هایی که مردم به نحوی از انحا بدان‌ها دست نیافته‌اند و در خاستگاه جمعی سرکوب شده‌اند، حالت رؤیابگونه پیدا می‌کنند؛ چنان‌که مردم بسیاری از خواسته‌های سرکوب‌شده خویش را با پر و بال دادن توسط آرایه‌های خیال و سمبلیک در قامت بسیاری از انسان‌های محبوب و مشهور مجسم می‌سازند تا به نحوی برای صاحبان اندیشه و قدرت یا نسل‌های بعدی همان خواسته‌های جمعی خویش را که از نسل‌های دیگر انتقال یافته‌اند، گوشزد کرده و در میان بگذارند. بنابراین، با بسیار اختصار می‌توان ادعا کرد که جشن نوروز و وقایعی که بر اساس داستان‌های اساطیری به‌وقوع پیوسته‌اند، از همین دریچه ذهنیت ناخودآگاه جمعی قابل بحث و تبیین‌اند.

با توجه به مباحث بالا جشن نوروز با مفاهیم نمادین آن از یک طرف در همان آداب و سنن فکری، فرهنگی و دینی ریشه دارد و از طرف دیگر، آیین تمام‌نمای فرهنگ و ادبیات ملت‌ها در دل اعصار و قرون نیز است. در نهایت دو مقوله دین و فرهنگ به عنوان هنجارهایی درهم‌تنیده، دست‌به‌دست هم می‌دهند تا از یک بُعد نحوه زندگی در دنیای «بیرون» را با اصل رستاخیز و دوباره زیستن که همان دغدغه اساسی و همیشگی نسل بشر بوده است، به نمایش بگذارند و از بعد دیگر چگونگی شناخت دنیای «درون» یا همان منش و نفس انسانی را از این دریچه بازتاب دهد. در نهایت شناخت از دنیای «بیرون» دو مقوله تولد و مرگ را همراه با رستاخیز در محوریت «قیامت» معنی و مفهوم می‌بخشد و شناخت از دنیای «درون» همان نفس یا منیت انسان‌ها را با خود دارد که اساس زندگی و هستی را شکل می‌دهد. انسان‌های اولیه از تعریف، بازبینی

و تشخیص آن در امتداد سده‌ها عاجز بوده‌اند. بنابراین، جشن نوروز بعد از تسخیر دیوها توسط جمشید به عنوان میراث کهن، بایگانی شده، به میراث می‌ماند که فرایند این شناخت بیش از هر مسأله دیگر، علاوه بر حوزه ایران کهن، بر اساس روایات اسلامی در حوزه حامی و سامی هم با تسلط همزمان جمشید بر دیوها نهفته است و سلیمان نبی، نوح، اعقاب نوح و اسکندر که تقریباً با جمشید یکی دانسته می‌شود نیز بر «جن‌ها» که مترادف همان دیوها است، تسلط می‌یابد (ر.ک: ابوحنیفه دینوری، ۱۳۶۴: ۲۶؛ مقدسی، ۱۳۷۴: ۴۷۴-۴۷۵). حکمروایی همزمان جمشید و سلیمان نبی از طریق جام جهان‌نما و نگین انگشتر بر دنیای پیرامون در استمداد از عالم بالا (ملکوت) قوت و شدت بیشتر می‌گیرند. در بند کشیدن «دیوها» و «جن‌ها» در دو حوزه متذکره در همین نوروز اتفاق می‌افتد و این روز به عنوان پیروزمندانه‌ترین روز زندگی انسان‌ها در دو حوزه متفاوت تا عصر کنونی جشن گرفته می‌شود. در واقع با توجه به فرا داده‌های علمی اسطوره‌شناختی اصالت این اسطوره در حوزه بلخ و بامیان در تناسب با تداوم این فرهنگ بیش از حوزه‌های دیگر محتمل است.

سه پدیده نمادین و خیال‌انگیز «دیو»، «جام جهان‌نما» و «فره ایزدی» در لابه‌لای داستان جمشید و برپایی جشن نوروز بیش از هر چیز دیگری نقش برجسته دارند؛ دیو می‌تواند نمادی از نفس و جام جهان‌نما، نمادی از عقل و تفکر بنیادین انسان‌ها در عالم هستی و فره ایزدی نمادی از ارتباط روح بلند انسان با عالم بالا (ملکوت) باشد. بنابراین، وقتی جمشید در روز نوروز با برخورداری از فره ایزدی، دیوها را به بند می‌کشد، به جام جهان‌نما دست می‌یابد و از طریق آن همه دنیا را تحت تسلط و کنترل خود درمی‌آورد و بر آن حکم‌روایی می‌کند.

این موضوع بر اساس داده‌های اساطیری این پیام را حمل می‌کند که اگر انسان نوعی از روح بلندی که با عالم بالا ارتباط دارد، برخوردار باشد و بر درونیات و قوت‌های بالقوه درونی خود تسلط داشته باشد و اگر با بهره جستن از عقل برای اجرای کارها وارد اقدام شود، می‌تواند بر تمام جهان مسلط گردد و تمام محتویات و راز و رمز این جهان مادی را در تسخیر و کنترل خود داشته باشد.

شناخت دقیق از سه مقوله نفس، روح و عقل در واقع می‌تواند شناخت سنجیده‌ای از ذات انسان باشد و حفظ توازن و تعادل میان این سه قوه در هر مرحله‌ای به رشد

سه پدیده

نمادین و

خیال‌انگیز

«دیو»، «جام

جهان‌نما» و

«فره ایزدی»

در لابه‌لای

داستان جمشید

و برپایی جشن

نوروز بیش از

هر چیز دیگری

نقش برجسته

دارند؛ دیو

می‌تواند نمادی

از نفس و جام

جهان‌نما،

نمادی از عقل

و تفکر بنیادین

انسان‌ها در

عالم هستی

و فره ایزدی

نمادی از ارتباط

روح بلند انسان

با عالم بالا

(ملکوت) باشد.

و بالندگی انسان نوعی منجر می‌شود و برهم زدن تعادل و توازن این سه قوا می‌تواند انسان را به مرز خطرهای ناشناخته، نامرئی و پیش‌بینی نشده‌ای بکشاند و تباهی‌هایی را به انسان ارزانی دارد. چنان‌که جمشید با پیشرفت‌هایی که به آن دست یافته است، با مستولی شدن دیو که در واقع همان نفس است، دستخوش غرور می‌شود و براساس روایت شاهنامه ادعای خدایی می‌کند:

جهان را به خوبی من آراستم  
چنان است گیتی کجا خواستم  
خور و خواب و آرام‌تان از من است  
همان پوشش و کام‌تان از من است  
بزرگی و دیهیم و شاهی مرا است  
که گوید که جز من کسی پادشاه است؟  
(فردوسی، ۱۳۸۸: ۱۴)

این ابیات از یک طرف اوج تکبر و خودنمایی او را و از سوی دیگر، تسلط دوباره دیو یا همان نفس را بر جمشید نشان می‌دهد. در این موقع هم فرّه ایزدی از او گسسته می‌شود که براساس نمادها، پیوند روح با عالم بالا است و با رویکرد آرایه‌های سیاست همان مشروعیت سیاسی. جام جهان‌نما که ارتباط ناگسستگی با فرّه ایزدی دارد، نیز قدرت جادویی خود را در این موقع از دست می‌دهد و تمام حشمت و جاه او با حمله بیوراسپ (ضحاک) نابود می‌شود. در واقع، برهم خوردن توازن و تعادل سه قوای متذکره را نشان می‌دهد که در سرنوشت جمشید قابل بحث و تبیین است. وقتی جمشید میان سه قوای نفس، روح و عقل توازن ایجاد می‌کند، بر تمام جهان مسلط می‌شود؛ اما وقتی که این سه قوا در وجود جمشید توازن خود را از دست می‌دهد، در شخصیت کلی جمشید نقایصی رونما می‌شود تا این‌که زمینه سقوط و هبوط او را برای همیشه فراهم می‌کند. از این‌جا است که ضحاک ماردوش با ریشه آزی‌دهاک که ریشه در همان دیو دارد (ر.ک. آموزگار، ۱۳۹۱: ۳۵۱) با دو نیم کردن جمشید بر تخت می‌نشیند:

به آژدها سراسر به دو نیم کرد  
جهان را از او پاک پر بیم کرد  
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۵۲/۱)

و هزار سال حکم‌روایی می‌کند و برحسب باور ایرانیان قدیم و بر بنیاد فلسفه آیین ثنویت (تقابل اهورامزدا و اهریمن) تضاد جاودانی خیر و شر را برای نسل بشر بازگو می‌کند. براساس گزارش متون کهن و از جمله در تاریخ حبیب‌السیر، جمشید هزار سال عمر می‌کند و هفت صد سال پادشاهی و ضحاک هم هزار سال در ایران حکم‌روایی می‌کند (ر.ک: خواندمیر، ۱۳۶۲: ۱۷۸/۱) که به طور واضح تقابل و تشابه نبرد دو نیروی خیر و شر را نشان می‌دهد. گاهی خیر بر شر پیروز می‌شود و گاهی هم شر بر خیر. در این داستان، جمشید می‌تواند از خیر و ضحاک از شر نمایندگی کند.

بالاخره همان‌طوری که تذکر داده شد ضحاک با دو نیم کردن جمشید بر خاک ایران تسلط می‌یابد. در واقع اصل دو نیم کردن جمشید

هم شکل نمادینی دارد و این مطلب را می‌رساند که ضحاک از تبار دیو است و کاملاً خوری ددمنشانه دارد؛ تک‌بعدی است و با تک‌بعدی نمی‌تواند بر سرزمین اهورایی (ایران) که لقب خراسان یا سرزمین نور و خورشید را هم با خود دارد، حکم‌روایی کند. بنابراین، او مجبور است که قسمتی از ویژگی‌های اهورایی و انسانی را کسب نماید. کسب ویژگی‌های انسانی و اهورایی از هیچ‌طریقی ممکن نیست؛ مگر با ره و دو نیم کردن جمشید. از این‌جا است که ضحاک با دو نیم کردن جمشید قسمت اهورایی و انسانی او را برمی‌دارد و به خود پیوند می‌زند تا ویژگی انسانی پیدا کند و سزاوار شاهی شود.

ضحاک با فراهم کردن زمینه شاهی که در هم‌دستی با نیروهای خودی ایرانیان صورت می‌گیرد، بر ایران مسلط می‌شود. ظلم‌های بیش از اندازه را روی دست می‌گیرد و براساس گزارش‌های شاهنامه کار را به جایی می‌رساند که با خوردن مغز سر دو جوان در هر روز همگان را به ستوه می‌آورد (آموزگار، ۱۳۹۱: ۳۵۸).

کاوه آهنگر که فرزندانش مانند سایر جوانان ایران‌زمین طعمه ضحاک شده‌اند، به درگاه شاه آژدهافش (ضحاک) می‌آید و با طغیان در برابر ضحاک چرم (پیرهن) آهنگری خود را درفش می‌سازد و به سراغ فریدون که در کوه دماوند/ البرز مستقر است، می‌رود و فریدون آن چرم آهنگری را به دیبا و گوهر آراسته می‌کند (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/ ۶۹) و با سیل عظیمی از مردم شهر که به یاری‌اش آمده بودند، به سقوط ضحاک می‌شتابند و گرز گاوسار را بر سر ضحاک می‌کوبد:

بدان گرز گاوسر دست برد  
بزد بر سرش ترگ بشکست خُرد  
(همان: ۸۲)

ضحاک را بدین قسم منهدم می‌کند که بعداً چرم (پیرهن) کاوه آهنگر، به درفش کاویانی به عنوان پرچم ملی ایران معروف می‌شود؛ اما جالب این‌جا است که با توجه به «ادبیات پهلوی و فارسی، وقتی فریدون ضحاک را در کوه دماوند به بند می‌کشد، ضحاک در واقع، عمری درازی را تا پایان جهان می‌یابد. این امر او را یکی از پرعمرترین فرد در اساطیر ما می‌سازد» (بهار، ۱۳۶۹: ۱۹۱). به بند کشاندن ضحاک توسط فریدون و یافتن عمر دراز آن نیز می‌تواند یکی از رازهای نمادین باشد که دشمن نامرئی و همیشه پیدای اهریمن در هم‌دستی با نفس همیشه در صدد ضربه زدن انسان همچنان ثابت و پابرجا است که با کوچک‌ترین لغزش می‌تواند دوباره انسان را به تباهی بکشاند و زمینه سقوط او را از قله‌های بلند سعادت و معنویات فراهم کند.

در کل، جشن نوروز از هر بعدی که مورد بررسی قرار گیرد، یکی از دست‌آوردهای مهم بشری، دینی، تمدنی و فرهنگی ایرانیان کهن است. از یک طرف بر اساس شناخت از جهان، هستی، درونیات انسان، اهریمن و راه‌های مبارزه با نفس و عوامل سقوط انسان استوار است. از طرف دیگر عوامل و راه‌های شناخت از جهان هستی، درونیات انسان، دیو و اهریمن را توسط جمشید می‌توان جستجو کرد. براساس این دست‌آوردهای بزرگ جشن نوروز را اساس گذاشته است و نوع برپایی

## ۴. ۳. نحوه دگردیسی نمادها براساس علم یا بیرق

### در ادامه جشن نوروز

با توجه به مباحث قبلی، مسأله مهم دیگری که در لابه‌لای جشن نوروز از دریچه حوزه تمدنی بلخ و بامیان قابل بحث و تبیین است، مقوله جهنده‌بالا (بیرق افراشتن) است. هرچند این مراسم به شکل ظاهری بیانگر آداب و رسوم عصر اسلامی است و بلخ به عنوان ام‌البلاد عصر اسلامی با بهره‌گیری و توسل به روضه شریف موسوم به حضرت علی (ع) از جایگاه خاصی برخوردار است.

از آنجایی که در قبال نحوه بیرق‌افرازی و دگردیسی آن بحث شد، همین رسم بیرق‌افرازی در اصل می‌تواند ریشه در همان آیین و رسوم کهن سرزمین ما داشته باشد. براساس تجلیل از درفش کاوه آهنگر در سيطرة فرهنگ و تمدن ایران کهن رونق می‌یابد و بعد از تسلط مسلمان‌ها در حوزه ایران کهن همه رسم‌ها و رواج‌های باستانی از رونق باز می‌افتد و انسان‌های متعهد و وفادار به آیین زردشتی زندیق خوانده می‌شوند و مورد پی‌گرد قرار می‌گیرند. انسان‌های علاقه‌مند به فرهنگ و مفاخر گذشته را و می‌دارند تا به دگردیسی نمادها و مفاهیم دست بزنند. دگردیسی یک روند معمول از دریچه علمی در قبال اسطوره‌شناسی و نمادهای کهن است که بنا به علایق و تحول رویدادها، پیکره‌ها و

دوباره نیروهای اهریمنی را در وجود ضحاک می‌توان دید. کاوه آهنگر در همدستی مردم و فریدون آن را به سقوط مواجه می‌کند و فریدون این پیروزی بزرگ را با آراستن و برافراشتن چرم (پیرهن) کاوه به عنوان پرچم ملی ایرانیان گرامی می‌دارد. در جریان سده‌ها و سال‌ها از این بیرق به عنوان بیرق عدالت‌خواهی و ظلم‌ستیزی در حوزه ایران کهن با محوریت بلخ و بامیان هر ساله تحلیل می‌شود؛ اما با تسلط اسلام بر سرزمین بلخ و بامیان، فرایند بیرق‌افرازی کاویانی، که صبغه کاملاً زردشتی دارد، از میان می‌رود و به شکل جهنده‌بالا دگردیسی پیدا می‌کند.

با توجه به مباحث قبلی، مسأله مهم دیگری که در لابه‌لای جشن نوروز از دریچه حوزه تمدنی بلخ و بامیان قابل بحث و تبیین است، مقوله جهنده‌بالا (بیرق افراشتن) است. هرچند این مراسم به شکل ظاهری بیانگر آداب و رسوم عصر اسلامی است و بلخ به عنوان ام‌البلاد عصر اسلامی با بهره‌گیری و توسل به روضه شریف موسوم به حضرت علی (ع) از جایگاه خاصی برخوردار است.





نمادها جایش را چه از لحاظ مفهومی و چه از لحاظ سمبولیک، به چیزهای دیگری می‌دهند و نحوه ذهنیت‌های گماشته‌شده در آن هم بازسازی می‌شود. بنابراین، مسأله «جهنده‌بالا» هم از این دریچه قابل بحث است. از این‌که باشندگان بلخ بامی تحت سیطره دین مقدس اسلام توانایی بر افراشتن درفشی را تحت عنوان درفش کاویانی ندارند، در صدد راه حل برمی‌آیند تا این روند به عنوان یکی از مفاخر گذشته فرهنگی-تمدنی به نحوی از انحا تداوم یابد و هیچ راه دیگری در پیش نیست؛ جز دگردیسی مقوله‌ها و نشانه‌ها که به اعمال آن همت می‌نمایند.

#### ۴. ۴. اسلامیزه کردن درفش

#### کاویانی و ابدال آن به جهنده‌بالا

قبل از این‌که مسأله ابدال «درفش کاویانی» را به «جهنده‌بالا» در ولایت بلخ افغانستان به بحث بگیریم، نیاز می‌افتد تا تبصره کوتاهی بر جریان و نفوذ فرهنگ ایرانی بر کشورهای اسلامی و به‌خصوص عربستان سعودی به عنوان خاستگاه اصلی دین مقدس اسلام و تعامل فرهنگ‌ها از راه عادی آن داشته باشیم تا از یک طرف تلاقی و اختلاط فرهنگ‌ها روشن شود و از طرف دیگر، اهمیت و جایگاه جشن نوروز در دل فرهنگ اسلامی و نحوه اسلامیزه کردن درفش کاویانی به جهنده‌بالا به شکل

درست آن تبیین شود.

با توجه به منابع اسلامی در پیوند با اسلامیزه شدن جشن نوروز این نکته روشن می‌شود که شهر مدینه بیش از هر نقطه دیگر عربستان تحت تأثیر فرهنگ ایران قرار می‌گیرد. مطابق روایت جاحظ از قدیم‌الایام ایرانیان به این شهر مهاجرت می‌کنند و از این طریق بسیاری از واژه‌های فرهنگی خویش را به این شهر رواج و گسترش می‌دهند (راثی، ۱۳۸۹: ۱۰۴)، به نقل از جاحظ، (۱۱: ۱۴۰۶). از طرفی هم در قبال تلاقی فرهنگ ایرانی و اسلامی در گستره جشن نوروز ابوریحان بیرونی می‌گوید: «پیامبر وارد شهر مدینه شد، در حالی که مردم مدینه دو روز داشتند و در آن دو روز جشن می‌گرفتند. پس پیامبر فرمود: «ما هذان الیومان؟» پاسخ دادند ما در دوره جاهلیت این دو روز را جشن می‌گرفتیم، پیامبر فرمود: «قد أبدلکم الله تعالی بهما (نوروز و مهرگان) خیراً منهما یوم الاضحی و یوم الفطر» (بیرونی، ۱۳۵۲: ۳۶۶). از سویی دیگر، وجود سلمان فارسی به همراه عده‌ای دیگر از ایرانیان در مدینه تا حدودی زیادی هم می‌توانست شناخت اعراب از نوروز را فراهم کند.

ابوریحان بیرونی می‌گوید: «سلمان فارسی به اعراب می‌گفت: ما در عهد زردشتی می‌گفتیم خداوند برای زینت بندگان خود یاقوت را در نوروز و زبرجد را در مهرگان بیرون آورد و فضل این دو بر ایام،

هر چند در قبال آغاز رسم پرچم‌افرازی (جهنده‌بالا) در بلخ افغانستان تاریخ دقیقی در دست نیست؛ اما از لحاظ وجه تسمیه جهنده‌بالا که امروز در استان‌های بلخ، بامیان، غزنی، دایکندی و کابل کارایی دارد، می‌شود گفت کلمه جهنده‌بالا ریشه سنسکریتی‌اش مفاهیم گسترده و وسیعی را می‌تواند در خود جای دهد.



مانند فضل یاقوت و زبرجد است بر جواهر دیگر» (بیرونی، ۱۳۵۲: ۲۹۱). علاوه بر آن، جاحظ در قبال فرایند جشن نوروز در دوران حضرت علی (ع) گزارش داده است: «گروهی از دهقانان ایرانی برای علی بن ابی طالب جام‌هایی از شیرینی و حلوا بردند. علی فرمود: این‌ها چیست؟ گفتند به مناسبت نوروز است. حضرت فرمود: نوروز ما هر روز است. پس حلوا را خوردند به همراهان خود داد و جام‌ها را میان مسلمانان تقسیم کرد و آن‌ها را جزء خراج آن‌ها به حساب آورد» (الجاحظ، ۱۴۰۶: ۲۳۶). بیرونی هم شبیه این روایت را در قبال حضرت پیامبر بزرگوار اسلام به نقل از ابن عباس درباره نوروز چنین تذکر می‌دهد: «در روز نوروز جام سیمین پر از حلوا برای پیامبر آوردند، آن حضرت پرسید که این چیست؟ گفتند امروز روز نوروز است. پرسید که نوروز چیست؟ گفتند عید فارسیان است. حضرت فرمود آری در این روز بود که خداوند عسکره را زنده کرد، پرسید عسکره چیست؟ فرمود عسکره هزار مردمانی بودند که از ترس مرگ ترک دین کرده و سر به بیابان نهادند...» (بیرونی، ۱۳۶۳: ۳۶۴).

چنان‌که گفته شد، از لابه لای این مباحث این نتیجه به دست می‌آید که دین مقدس اسلام با هیچ یکی از فرهنگ ملت‌ها که از بستر انسانیت لبریز باشد مخالفتی نکرده است و از طرفی هم تلاقی فرهنگ‌ها در هر برهه‌ای از زمان منجر به غنای فرهنگی، باروری و شکوفایی فرهنگ‌ها می‌شود که در تاریخ فرهنگ جوامع نمونه‌های زیاد دارد؛ اما جریان تلاقی فرهنگ اسلامی و ایرانی در محوریت بلخ و بامیان از نوع دیگری است که از یک سو سخت‌گیری سردمداران عصر اسلامی را در این خاک در برابر دینداران قبل از اسلام و به خصوص زردشتی نشان می‌دهد و از طرف دیگر، نحوه برخورد باشنندگان این سرزمین را با رویکرد مدارا و مدیریت بازتاب می‌دهد که از خرد جمعی نیاکان ما همراه با تساهل و تسامح در زمان گذشته نمایندگی می‌کند.

همان‌طوری که تذکر داده شد، در اوایل اسلام، مسلمانان نه تنها در برابر زردشتیان بومی رفتار خوبی نداشتند، بلکه از راه‌ها و مجراهای مختلف به سرکوب کردن آنان همت می‌گماشتند تا توان تداوم آیین‌های دینی و نمادهای شان را نداشته باشند. بدین لحاظ، این احتمال برجسته می‌شود که مسلمان‌شدگان زردشتی که به مفاخر گذشته خویش پای‌بندی‌های زیادی داشتند، در صدد آن بر می‌آیند تا روند بیرق‌افرازی (درفش کاویانی) را هم در دل فرهنگ اسلامی نهادینه کنند و هم زمینه بقا و تداوم آن را برای دایم مساعد سازند. چنان‌چه این روند در قرن چهارم هجری زمانی که حکیم ابوالقاسم فردوسی شهنامه را می‌سرود، هم اتفاق افتاد. فردوسی با توجه به سخت‌گیری مسلمانان و حکام اسلامی جرئت آن را نداشتند تا افسانه‌های زردشتی را که در واقع بیانگر تفکر نیاکان ما بودند، در آغاز شهنامه از طریق خود بگنجاند. بدین لحاظ، فردوسی مجبور شد در آغاز شهنامه اش هزار بیت از دقتی بلخی را که وابسته به کیش زردشتی بود، به شکل امانت و بدون کلام حذف و اضافات درج نماید؛ هرچند در قبال درج کردن هزار بیت دقتی علاوه بر این موضوع، مسائل دیگری هم نهفته است؛ اما چون

از محدوده بحث ما خارج است؛ لذا نیازی به توضیح و تحلیل آن احساس نمی‌شود.

با توجه به این مسائل باشندگان کهن بلخ و بامیان با رویکردی که در بالا گفته شد، به اسلامیزه کردن درفش کاویانی مبادرت می‌ورزند تا نماد کاویانی با زیرساخت کیش زردشتی جایش را به نماد عصر اسلامی بدهد و از این طریق فرهنگ گذشته در دل فرهنگ اسلامی در حوزه بلخ و بامیان با هنجارها و ارزش‌های نوین دینی و فرهنگی، مطابق با خواسته‌های روز مردم جا باز کند و تداوم یابد. از این‌جا است که این فرهنگ «جهنده‌بالا» به جز از سرزمین افغانستان در هیچ یکی از کشورهای اسلامی و حتی ایران امروز هم به چشم نمی‌خورد؛ چون این فرهنگ برای کشورهای دیگر و حتی ایران امروز مانوس نیست و تا جایی ناآشنا پنداشته می‌شود. اگر فرهنگ کهن ما در حوزه بلخ و بامیان به دگردیسی روی نمی‌آورد و اگر فرهنگ درفش‌افرازی از ویژگی‌های فرهنگ اسلامی می‌بود، باید بیش از پیش در مدینه منوره خاستگاه اصلی دین مقدس اسلام رونق می‌یافت و اگر ارتباط تنگاتنگی با حضرت علی می‌داشت، باید امروز در عراق و حوزه نجف که مقبره حضرت علی است، جا باز می‌کرد.

هرچند در قبال آغاز رسم پرچم‌افرازی (جهنده‌بالا) در بلخ افغانستان تاریخ دقیقی در دست نیست؛ اما از لحاظ وجه تسمیه جهنده‌بالا که امروز در استان‌های بلخ، بامیان، غزنی، دایکندی و کابل کارایی دارد، می‌شود گفت کلمه جهنده‌بالا ریشه سنسکریتی اش مفاهیم گسترده و وسیعی را می‌تواند در خود جای دهد. از یک طرف تداوم این رسم را باریشه‌های تاریخی آن به جمشید باز می‌گرداند و در فرهنگ و ادبیات سنسکریتی به عنوان نخستین انسانی است که با مرگش در سرزمین مردگان فرمانروا می‌شود (گریستن سن، ۱۳۸۳: ۳۴۳). در واقع، حیات دوباره را برای انسان بازگو می‌کند و از طرف دیگر در اصل واژه جهنده مفاهیم چون بزرگی، عظمت، به اهتزاز درآمدن و برافراشتن نمود بارز دارد. با این حال، این احتمال برجسته می‌شود که ساکنان حوزه بلخ با دقت و تأمل‌های زیادی این نام (جهنده) را به شکل سنجیده‌ای برگزیده باشد تا از یک طرف ارتباط این رویداد را با ارزش‌های اساطیری و تاریخی آن رقم زند و از طرف دیگر با تعامل دو فرهنگ اسلامی و ایرانی تداوم برافراشتن درفش کاویانی را در بلخ با تکیه بر هنجارهای اسلامی در پیوند با حضرت علی نهادینه کند.

جشن نوروز که از یک طرف عدم مخالفت حضرت علی (ع) را در پی دارد و از طرف دیگر مسلمانان معتقد بودند که در نوروز اتفاق‌های بسیار مهمی با خواست و اراده خداوند به وقوع پیوسته‌اند و آن شامل قرار گرفتن کشتی حضرت نوح در کوه جودی پس از طوفان، درهم‌شکستن بت‌ها توسط حضرت ابراهیم، رونما شدن لرزه بر کاخ نمرود و فرود آمدن فرشته وحی (جبرئیل) بر حضرت محمد (ص) (ر.ک: مجلسی، بی تا: ۹۲). این روز باعث می‌شود تا مسلمانان حوزه تمدنی بلخ و بامیان جریان به اهتزاز درآوردن درفش کاویانی را در قالب جهنده‌بالا در ارتباط با حضرت علی دگردیسی و اسلامیزه کنند. بنابراین، ما



معتقدیم که این رویداد فرهنگی (جهنده‌بالا) یکی از عمیق‌ترین ریشه‌های فرهنگی-تمدنی گذشته ما است که نیاکان ما بسیار با زیرکی و هوشمندی طوری این فرهنگ را با فرهنگ اسلامی وفق داده‌اند که نه کدام خللی به فرهنگ گذشته وارد کرده‌اند و نه کدام تنشی را میان فرهنگ اسلامی و زردشتی به میان آورده‌اند، بلکه این مراسم، نمادی است از تساهل، تسامح، هم‌پذیری و روند نورمال اختلاط و تلاقی فرهنگ‌ها در حیطه هوشمندی انسان‌ها؛ سنتی که تا امروز در افغانستان با ثبات و ماندگاری‌اش همچنان همراه است و زمینه‌ساز اتحاد، یک‌دلی و یکپارچگی مردم افغانستان را از ابعاد مختلف بازگو می‌کند.

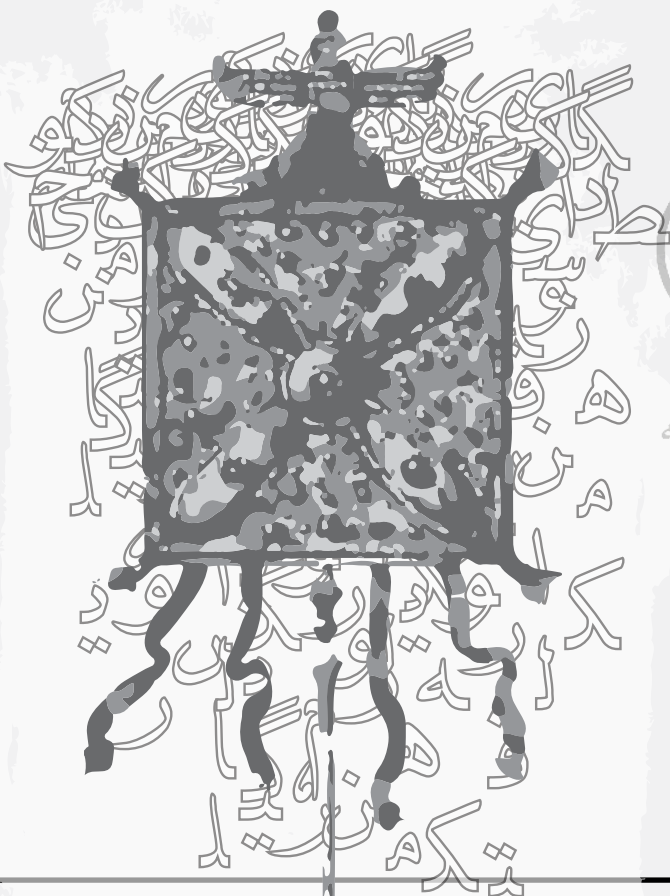
## ۵. نقش امروزین جشن نوروز و جهنده‌بالا در اتحاد و یکپارچگی مردم افغانستان

هیچ ملتی نمی‌تواند در فقدان افتخارات گذشته‌شان زندگی کنند. مفاخر گذشته یکی از اساسی‌ترین پایه‌های قوم ملی است که همه باشندگان یک سرزمین را مانند سلسله زنجیر به هم وصل می‌کند و همگان خودشان را در میراث‌های بازمانده از نیاکان خویش مانند فرزندان یک فامیل، شریک می‌دانند و به آن مباهات می‌کنند. علاوه بر این، میراث‌ها و مفاخر گذشته یگانه راه شادمانی برای تعلق خاطر باشندگان و شهروندان یک سرزمین نسبت به یکدیگر از هر قوم و تباری است که در طول سال‌ها و سده‌ها، گرمی و سردی روزگار را دوشادوش هم چشیده‌اند و برای حفظ این سرمایه‌های عظیم فکری و فرهنگی در برابر نیروهای مهاجم از هیچ‌گونه تلاش، ایثار و جان‌فشانی دریغ نورزیده‌اند. بنابراین، مفاخر گذشته بدون این‌که به یک قوم و تبار خاصی تعلق داشته باشد، شامل جغرافیای وسیع و گسترده همان سرزمینی است که ملیت‌های مختلف در آن زندگی می‌کنند. بدین لحاظ هیچ‌کسی نمی‌تواند آن را مصادره کند.

با توجه به این موضوع وقتی نیاکان ما در عصر اسلامی به اسلامیزه کردن درفش کاویانی اقدام کرده‌اند، این احتمال را بسیار برجسته می‌کند که این درفش را به شکل بسیار سنجیده شده‌ای به حضرت علی منسوب کرده باشند؛ چون آنان از این قضیه آگاه بودند که وقتی به حضرت علی به عنوان آخرین خلیفه پیامبر منسوب شود، خلیفه‌های بزرگوار قبل از حضرت علی را هم شامل می‌شود. این طرز دیدگاه نیاکان ما در بلخ ندریشه دارای جایگاه بلند و ارزش گسترده‌ای است که باید نسل‌های امروزی آن را به عنوان سرمشق و الگو قرار دهند. این دیدگاه نه تنها کوچک‌ترین اختلاف مذهبی و نژادی را در خود جای نداده است، بلکه به مراتب قوی‌تر از هر راه‌کار دیگری برای وفاق، همدلی و باهم‌زیستن است.

ذهنیت ناخودآگاه جمعی مردم افغانستان هم از این قضیه به شدت استقبال کرده است؛ چنان‌که عظمت و شکوه جشن نوروز و مراسم جهنده‌بالا را هر سال با چشم سر می‌بینیم و تجربه می‌کنیم. در این جشن بزرگ همه باشندگان کشور اعم از همه اقوام و رهروان همه مذاهب با تعلق خاطر همه‌جانبه نسبت به یکدیگر این همایش بزرگ ملی را با

برگزاری جشن نوروز در افغانستان یکی از میراث‌های با ارزش و گران‌بهایی است که نه تنها در قالب رسم و رواج‌های عادی قابل بحث است، بلکه آیین تمام‌نمای فرهنگ، تاریخ و تمدنی است که از سده‌ها و سال‌های متمادی از نیاکان ما به میراث مانده است. این میراث گران‌بها از یک طرف در اساطیر و تاریخ کهن سرزمین ما ریشه دارد؛ میراثی که جایگاه بلند حوزه تمدنی بلخ و بامیان را از روزگاران دور در دل ایران کهن بازگو می‌نماید و از طرف دیگر جمشید را به عنوان یکی از قدرت‌مندترین پادشاهان اساطیری به یاد می‌آورد.



اشتیاق و علاقه‌مندی فراوان تجلیل می‌کنند که در واقع همگان در این روز خود را به عنوان یک شهروند، یک ملت و یک مسلمان با هم برادر و با هم برابر احساس می‌کنند. در جریان مراسم جهنده‌بالا در دو استان بلخ و کابل در دو محلی به نام روضه سخی رنگ سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آشکارا به خود می‌گیرد؛ یعنی در این روز، دو مرکز بلخ و کابل نمایندگان همه اقوام و مذاهب و رده‌های اجتماعی قبل از قبل گرد هم جمع می‌شوند و پرچم بسیار بزرگی را با رنگ سبز می‌آرایند و دسته پرچم را همان طوری که فریدون پرچم کاویانی را با حریر می‌آراست، در افغانستان با انواع گل‌ها و سایر وسایل زینتی دیگر تزیین می‌کنند و طناب‌های محکم را به آن می‌بندند و برای روز نوروز به طور آماده نگه می‌دارند. با گشایش مراسم جشن نوروزی در گام نخست پیام شخص اول مملکت (در گذشته پادشاه و اکنون رئیس جمهور) خوانده می‌شود و بعد پیام شورای علمای شیعه و سنی که بر اساس وحدت و همدلی میان مسلمانان است، قرائت می‌شود. سپس عیاران این شهرها باروش خاصی پرچم را با دستان خویش به طرف روضه منسوب به حضرت علی حمل می‌کنند و در این موقع تمام اشتراک‌کنندگان با یک صدا و آواز بلند یا علی می‌گویند تا این‌که پرچم در جایگاه اصلی خود قرار بگیرد.

اشتراک‌کنندگان که تعدادشان به هزاران نفر می‌رسند تا در جایگاه قرار گرفتن پرچم فقط یا علی فریاد می‌زنند و به این شگون باور دارند که اگر پرچم به آسانی در جایگاهش قرار گرفت حتماً سال نیکویی در پیش روست و آنگاه با کف زدن و سر و صدای نشاط‌انگیز محفل را بدرقه می‌کنند. برعکس، اگر پرچم با سختی و کدام مشکل در جایگاهش قرار گرفت، با این شگون که سال سختی را تجربه خواهند کرد. در این زمان همه با صدای بسیار رسا و بلند یا علی صدا می‌زنند. این عمل از ابعاد مختلف دارای ارزش و جایگاه بلند است. تحت هیچ شرایطی نباید در قبال پیام و عظمت این موضوع بی‌باک نشست و آن را به باد فراموشی سپرد.

## ۶. بررسی و تبیین نظر مخالفان برگزاری جشن نوروز در افغانستان

از آن جایی که خرد و وجدان جمعی جوامع دستگاہ پالاینده بدی‌ها از اذن بطن جامعه است و همیشه در ابقا و ماندگاری مسائلی اهتمام می‌ورزد که با عواطف، طینت و ذات انسانی سر و کار دارد و به تمام خوبی‌ها مهر تأیید می‌گذارد و برعکس تمام بدی‌ها، رذالت‌ها و پلشتی‌ها را به شکل خودکار مورد نکوهش قرار می‌دهد. هیچ دینی هم با برساخته‌های اجتماعی و فرهنگی جوامع نه تنها مخالفتی ندارد، بلکه از آن‌ها که تجربه‌ها و اندوخته‌های یک ملت را در طول سده‌ها و سال‌های متممادی بازتاب می‌دهند، با آغوش باز استقبال هم می‌کند.

دین مقدس اسلام به عنوان آخرین و رساترین دین آسمانی در هیچ مقطع تاریخی با هیچ یک از سازه‌های فرهنگی ملت‌ها و سرزمین‌های

مختلف نه تنها مخالفتی نکرده است، بلکه از امتزاج فرهنگ اسلامی با سایر بن‌مایه‌های فرهنگی دیگر، پایه‌هایی از انسانیت را به مراتب استوارتر و مستحکم‌تر نیز کرده است.

باتوجه به این مسائل، تجلیل از جشن نوروز در افغانستان نه تنها در مخالفت با آموزه‌های اسلامی قرار نمی‌گیرد، بلکه از زوایای مختلف تحرک، پویایی و روحیه تساهل، تسامح، هم‌پذیری و تعامل اسلام را با برجستگی‌های فکری انسان‌ها در مقاطع مختلف زمانی نشان می‌دهد. علی‌رغم این ارزش‌ها، کسانی که امروز تجلیل از جشن نوروز را با کج‌اندیشی‌ها و برچسب‌های غیردینی خلاف معیارهای شریعت اسلام قلم‌داد می‌نمایند، موضوعی است که دشمنان فرهنگ، تاریخ و تمدن افغانستان با بهره‌گیری از چهره‌های مزدوری که با ماسک‌های دینی شعار دین می‌دهند؛ ولی اهداف شوم سیاسی خویش را در جغرافیای ما تطبیق می‌کنند، مسأله‌ای است که بیش از هر چیز دیگر ریشه در سیاست‌گذاری‌های کلان منطقه‌ای دارد. چهره‌های پشت پرده با شعارهای اسلامی؛ اما غرض‌های سیاسی، از احساسات نیک ملت مسلمان ما در قبال ارزش‌های دینی مقدس اسلام سوء استفاده می‌نمایند تا از یک طرف تیشه بر تاریخ، فرهنگ و تمدن کشور عزیز ما افغانستان بزنند و از طرف دیگر، نیروهای جوان این مرز و بوم را با توطئه‌ها و شایعه‌های ناروایی، نسبت به دین مقدس اسلام بدبین کنند.

## نتیجه‌گیری

برگزاری جشن نوروز در افغانستان یکی از میراث‌های باارزش و گران‌بهایی است که نه تنها در قالب رسم و رواج‌های عادی قابل بحث است، بلکه آیین تمام‌نمای فرهنگ، تاریخ و تمدنی است که از سده‌ها و سال‌های متممادی از نیاکان ما به میراث مانده است. این میراث گران‌بها از یک طرف در اساطیر و تاریخ کهن سرزمین ما ریشه دارد؛ میراثی که جایگاه بلند حوزه تمدنی بلخ و بامیان را از روزگاران دور در دل ایران کهن بازگو می‌نماید و از طرف دیگر جمشید را به عنوان یکی از قدرت‌مندترین پادشاهان اساطیری به یاد می‌آورد؛ کسی که کشف گردش سال خورشیدی را در ۳۶۵ روز و رام کردن دیوها را در قلمرو اساطیر و تاریخ ایران باستان از خود به یادگار گذاشت. بنابراین، جمشید را بر اساس دست‌آورد اولش بنیانگذار سال خورشیدی می‌توان قلم‌داد کرد و با توجه به دست‌آورد دومش که خط و نوشتن را همراه با خشت زدن از دیوها آموخت، به عنوان بنیانگذار تاریخ و همین‌طور اهداکننده راه ثبت آثار، وقایع، رویدادها و تحولات نسل بشر دانست. چنین ملاحظاتی در تجلیل از نوروز در هم‌سنخی با منطق اساطیری نقش برجسته‌ای را می‌تواند داشته باشد.

در جشن نوروز دستاوردهای جمشید از منطق اساطیری و نحوه تسلط فوق‌العاده او بر ایران و کره خاکی، دست یافتن او بر جام جهان‌نما و برخورداری‌اش از فرّه‌ایزدی نیز از دریچه رمزگشایی نمادها بیشتر قابل بحث و تبیین است. دیوها در آن نمادی از نفس، جام جهان‌نما رمزی از عقل و فرّه‌ایزدی هم نمادی از روح بلند و نیالوده انسان به خواش‌ها و

پلستی های نفسانی می تواند باشد. در کل برجستگی ای تقارب، توازن و هم‌سویی سه مقوله نفس، روح و عقل را بر یکدیگر در موفقیت های انسان و برهم خوردن توازن این سه قوه را در ناکامی ها و سرافکندگی های انسان در وجود جمشید می توان جستجو و بررسی کرد.

به عبارت دیگر وقتی جمشید تعادل این سه قوه را حفظ می کند، به موفقیت های چشم گیر و بی بدیلی در جهان دست می یابد که نمونه های بارز آن را در نحوه پادشاهی موفقانه و بدون کم و کاست او، در تمام ابعاد و نیازهای زندگی بشر می توان مشاهده کرد و برعکس وقتی تعادل و توازن میان این سه قوا در وجود جمشید در اثر تسلط غرور برهم می خورد، با شکست فاحشی مواجه می گردد؛ آنگاه دیگر نه جام جهان نما کارایی دارد و نه فرة ایزدی با او همیاری می کند. این مهم، بیش از هر مسأله ای حامل پیامی است که در اثر برهم خوردن توازن و تقارن سه قوا وقتی غرور (نفس) بر او چیره می شود، هم عقل از کارایی می افتد و هم روح انسانی او آلوده می شود و پیامدهای خطرناکی را برای او زمینه سازی می کند؛ پیامدهایی که منجر به شکست دائمی و سقوط او به دستان ضحاک می شود. ضحاک (آژی دهاک) که در واقع پیوند ناگسستنی با دیو دارد، از سرزمین بیگانه بر جمشید چیره می شود و در خاک ایران تسلط می یابد. در اصل تقابل دو نیروی خیر و شر را بر اساس فلسفه ثنویت در بینش ایران کهن نشان می دهد. در این تقابل گاهی خیر بر شر و گاهی هم شر بر خیر پیروز می شود.

باتوجه به این بینش فلسفی در حوزه ایران کهن نباید شر بر خیر پیروز شود. زمینه سقوط ضحاک توسط کاوه آهنگر با دستان فریدون در همراهی با مردم مساعد می شود. در این بینش جمشید به عنوان حد فاصلی میان خیر و شر، فریدون نماینده کامل خیر و ضحاک هم به عنوان نماینده کامل شر مطرح می شود. بنابراین، وقتی فریدون بر ضحاک پیروز می شود، چرم (پیرهن) کاوه آهنگر به عنوان پرچم ملی ایران که با حریر و اسباب زینتی مزین می شود، در بلخ به اهتزاز درمی آید و از پیروزی کامل ایرانیان بر خارجیان و نیروی خیر بر شر تجلیل به عمل می آید و سالها و سده ها در بلخ تداوم می یابد؛ اما با ورود اسلام در افغانستان این جشن باشکوه نوروزی از شکوه مندی خود باز می ماند. شاید هم به احتمال زیاد در دوره هایی متوقف می شود تا این که علاقه مندانی به فرهنگ و مفاخر گذشته در صدد برمی آیند تا این رسم بافتخار کهن که بازگوکننده تاریخ درخشان این سرزمین همراه با نمادها و نشانه هایی از پیروزی متمدن خیر بر شر و نیروهای درونی بر بیرونیان است، دوباره فعال و بازسازی شود. به رونق درآوردن این رسم کهن هیچ راهی ندارد، مگر با دگردیسی مقوله ها، نمادها و اسلامیزه کردن درفش کاویانی به جهنده بالای منسوب به سخی (حضرت امام علی) در خاستگاه اصلی جشن نوروز در بلخ.

#### منابع

- ابن ندیم، محمد بن اسحاق، الفهرست، ترجمه محمد رضا تجدد، تهران: مکتبه الاسدی، ۱۳۶۶.
- ابوحنیفه دینوری، احمد، اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی، ۱۳۶۴.
- ابوریحان بیرونی، محمد بن احمد، آثار الباقیه عن القرون الخالیه، ترجمه اکبر داناسرشت، تهران: ابن سینا، ۱۳۵۲/۱۳۶۲.
- آموزگار، ژاله، جم، برگزیده مقالات دانشنامه زبان و ادبیات فارسی، ۱۳۹۰. فردوسی و شاهنامه سراسری، به مناسبت همایش بین المللی هزاره شاهنامه فردوسی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- الجاحظ، ابی عثمان عمرو بن بحر، المحاسن و الاضداد، تحقیق دکتر عاصم العبتانی، دار احیاء العلوم، بیروت: الطبعة الاولى، ۱۴۰۶.
- خواندمیر، غیاث الدین، حبیب السیر، تهران: انتشارات خیام، ۱۳۶۲.
- خیام نیشابوری، عمر، نوروزنامه، در منشا تاریخ و آداب جشن نوروز، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۸۵.
- دهخدا، علی اکبر، لغتنامه، چاپ دوم، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
- راثی، محسن، «تأثیر نوروز در تاریخ ادبیات و زبان عربی»، مجله تاریخ ادبیات، شماره ۳/ ۶۱، ۱۳۸۹.
- روایات داراب هرمز دیار، به کوشش مودی، چاپ بمبئی، ۱۹۲۲.
- فردوسی، ابوالقاسم شاهنامه، به کوشش سعید حمیدیان، چ شانزدهم، تهران: قطره، ۱۳۸۸.
- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، ج اول، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران: مرکز پژوهش های ایران اسلامی، ۱۳۸۶.
- کریستن سن، آرتور، نمونه های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه ای ایران، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران: نشر چشمه، ۱۳۸۳.
- مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۵۶، باب ۲۲، تهران: اسلامیه، بی تا.
- مقدسی، مطهر بن طاهر، آفرینش و تاریخ، ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران: انتشارات بلخ، ۱۳۷۴.

Reflection on the existential philosophy of Nowruz from mythological times to contemporary Afghanistan

